

پیش‌خبران

اسنادساواک
از تیمور بختیار می‌گویند

مردی که حامی و دشمن پهلوی دوم شد!

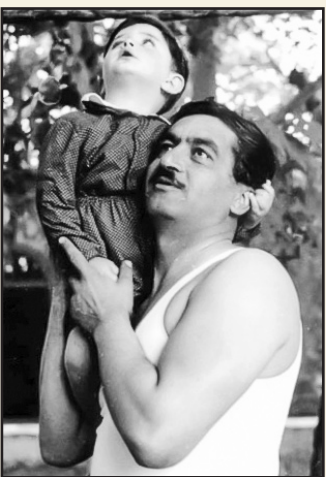
■ **محمد رضا کائینی**



تیمور بختیار به لحاظ تصدی فرمانداری نظامی تهران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اولین رئیس ساواک و نقش آفرینی علیه پهلوی دوم به عنوان ایزویسیون در خارج

از کشور، کارنامه‌ای در خور خوانش دارد. این مطالعه هنگامی ارزش تاریخی می‌یابد که مستند به اسناد موق، به ویژه اسناد منتشر نشده باشد. «سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک»، مجموعه‌ای دو جلدی است که اوراقی منتشر نشده در باره وی، در ادوار ریاست فرمانداری نظامی، ریاست ساواک و فعالیت‌های وی در دوران خروج از ایران را ارائه داده است. دکتر منیره صدری، تدوینگر این مجموعه -که از سوی مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات نشر یافته است- در باب محتوای آن می‌نویسد:

«بررسی اقدامات تیمور بختیار و نیز علل عزل او در اوج قدرت، پرسش اصلی پژوهش حاضر است. آیا محمدرضاشاه از بابیان دیکتاتوری خود، به چه میزان احساس خطر می‌کرد؟ آیا بختیار از چنان قدرت و محبوبیتی در میان ارتش برخوردار بود که می‌توانست دست به کودتا یا به قول خود انقلاب بزند؟ چرا امریکا در دوره‌ای خاص، دست از حمایت بختیار کشید؟ سؤال تکمیلی پژوهش، این است که تحت شرایط مزبور، دلایل حمایت حکام عراق از تیمور بختیار چه بوده است؟ و جهت‌گیری قدرت‌های مداخله‌گری مانند شوروی، انگلیس و امریکا چگونه بوده؟ اینکّه اصولاً هدف وی از انقلاب، برقراری حکومت مشروط بوده؟ و برای رسیدن به این هدف، حمایت و تئلاف چه گروه‌ها و افرادی را جلب کرد؟ چگونگی به قدرت رسیدن تیمور بختیار، فرضیه



▼ ۱۳۳۲، تیمور بختیار در کنار فرزندش

اصلی پژوهش حاضر است. اقدامات جانبی و استفاده از موقعیت‌ها برای از میان برداشتن وی از سوی محمدرضاشاه، فرضیه تکمیلی این تحقیق می‌باشد. گفتنی است با اینکه قدرت و منزلت فوق‌العاده سپهبد بختیار، از دیرباز مورد توجه محققان بوده، ولی تاکنون تحقیق و نوشته‌ای که به صورت مستقل به این امر پرداخته باشد، موجود نیست. اغلب منابع یا درباره او سکوت کرده‌اند یا مطالبی به صورت پراکنده ارائه داده‌اند و در برخی مواقع بی‌با اعتنایی، از عملکرد وی صرف نظر کرده و در مورد اهداف و اقدامات او، سخن به میان نیاورده‌اند. البته عوامل مختلفی در این امر مؤثر بوده است: اول اینکه قتل ناهنگام وی در دوران اوج فعالیت‌های سیاسی‌اش و ظهور انقلاب اسلامی و تحت الشعاع قرار گرفتن بسیاری از شخصیت‌های تأثیرگذار دوره پهلوی، سبب شده است محققان توجه چندانی به بختیار نکنند. از این‌ر در تصویری دقیق، شفاف و مجزایی از شخصیت و فعالیت‌های وی، در منابع موجود نیست، در عوامل فوق باید وجیه المله نبودن او در دوران حیات سیاسی و جنایات فراوانی را که در مقام رئیس یک سازمان مخوف امنیتی مرتکب شده بود، افزود. او در راس سازمانی مخوف، مرتکب جنایات فراوانی شده بود، سازمانی که تا سال‌های بعد، مظهر استبداد و خودکامگی و سرکوب حکومت پهلوی به حساب می‌آمد. پژوهش حاضر با استناد به اسناد و مدارک تاریخی تازه اطلاعات جدیدی درباره تیمور بختیار ارائه می‌دهد و چون بی تردید صادق‌ترین و گویاترین راولان تاریخ، اسناد و مدارک هستند که از زمان وقوع حوادث برجای مانده‌اند، استنتاج از اسناد و مدارک و کمک گرفتن از شواهد تاریخی دیگر، از ویژگی‌های بارز این پژوهش است. در این تحقیق سعی شده است، حتی الامکان از قضاوت‌های فردی و برداشت‌های شخصی شکار خبر درباره بختیار، خودداری شود. اساس کار این پژوهش، برپایه مراجعه به اسناد است که در کنار آن، اسناد با منابع، خاطرات و نشریات اداری تطبیق داده شده است. با این همه نمی‌توان ادعا کرد پژوهش حاضر را هر نظر کامل است و تمام‌گفتنی‌ها دربراه وی، گفته شده است…»

■ **سمانه صادقی**

فرا رسیدن سسی امین سالروز رحلت زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سید ابوالقاسم خویی، موسسی مناسب است که در باب نسبت آن بزرگ یا رویداد انقلاب اسلامی و رهبر کبیر آن سخن رود. در مقال بیی آمده، این نسبت سنجی به مدد خاطرات برخی نزدیکان آن مرجع و الاقسام صورت پذیرفته است. مستندات این نوشتار، بر تارنمای مرکز اسناد انقلاب اسلامی وجود دارد. امید آنکه عموم محققان و علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **مروری کوتاه بر حیات مرجعی بزرگ**

زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سیدابوالقاسم خویی، از اعلام‌نام‌آور جهان تشیع در دوران معاصر به شمار می‌رود. پیش از ورود به موضوع اصلی این مقال، مناسب است بر حیات علمی و عملی آن بزرگ، درنگی داشته باشیم:

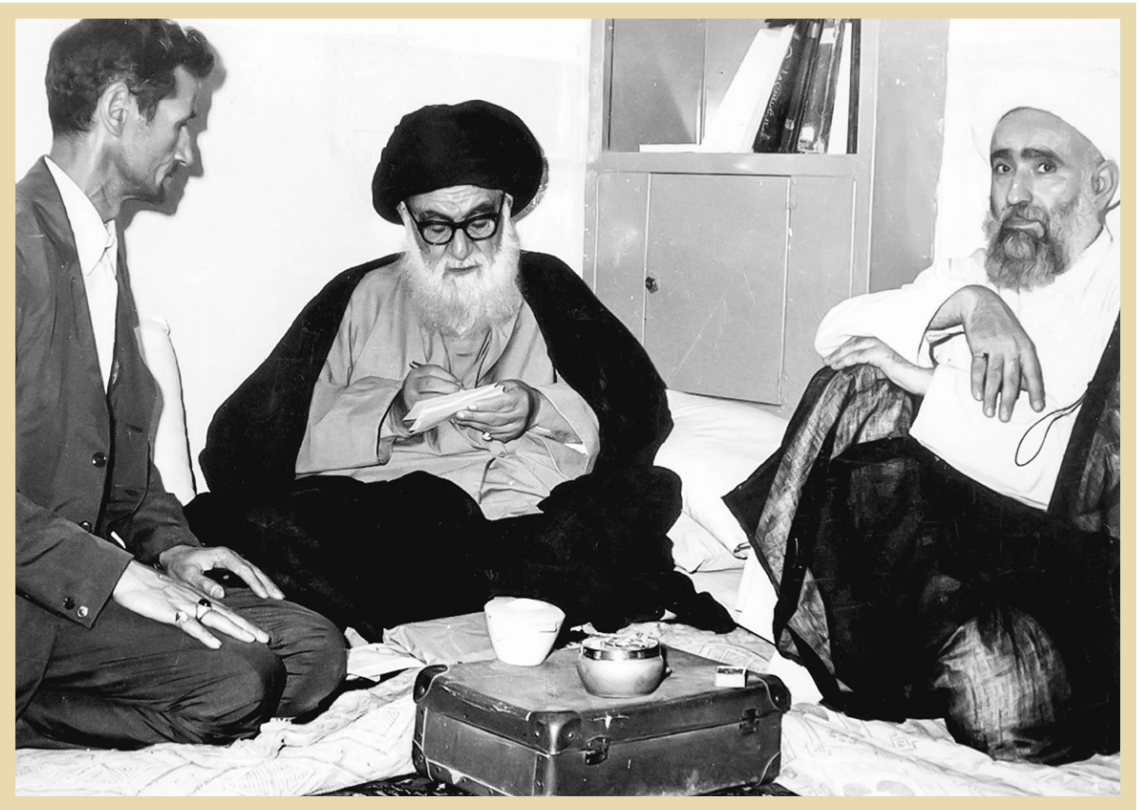
«آیت‌الله‌العظمی سید ابوالقاسم موسوی خویی، در ۱۵ رجب ۱۳۱۷ هـ. ق (۱۲۷۸. ش) در خوی متولد شد. پدرش آیت‌الله حاج‌سیدعلی‌اکبر خویی، از شخصیت‌های برجسته خویی بود که به‌دنبال

اختلاف علما در جریان نهضت مشروطیت، در سال ۱۳۲۸ هـ ق به نجف اشرف مهاجرت کرد و آنجا اقامت گزید. دو سال بعد نیز سیدابوالقاسم در سن ۱۳ سالگی، عازم نجف شد و به پدر ملحق گردید. آیت‌الله خویی پس از یادگیری مقدمات نزد بزرگان و اساتید سطح، از جمله پدر بزرگوارش به تدریس کتب درسی فقه و اصول پرداخت و در ۲۱ سالگی، به درس خارج روی آورد. آیت‌الله خویی در طول دوران تحصیل، ضمن استفاده از محضر اساتید برجسته‌ای چون: شیخ‌مهدی مازندرانی، شیخ‌ضیاءالدین عراقی، شیخ محمدحسین نائینی، شیخ محمدجواد بلاغی، سیدحسین بادکوبه‌ای، سیدعلی آقا قاضی و شیخ محمدحسین اصفهانی (کمپانی) به‌دلیل استعداد فوق‌العاده‌ای که داشت، توانست تا سال ۱۳۵۲ هـ ق، اجازه اجتهاد خود را از اساتیدی همچون آیات عظام: نائینی، کمپانی، عراقی، بلاغی و سیدابوالحسن اصفهانی اخذ کند. آیت‌الله خویی در قضایای مهمی مانند لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، فاجعه مدرسه فیضیه و تبعید امام خمینی به ترکیه، علیه رژیم پهلوی وارد عمل شد. می‌توان گفت در واقع ۱۵ خرداد ۴۲، آیت‌الله خویی فعال‌ترین نجف‌اشرف و او التصریحات الخطیره را نوشت و شاه را تکفیر کرد! آیت‌الله خویی پس از خرداد انتفازه شعبانیه عراق، در حصر قرار گرفت و سرانجام در شبانگاه ۱۷ مرداد ۱۳۷۱، به دیار باقی ششاعت و در نجف اشرف و در صحن مطهر علوی (ع) به‌خاک سپرده شد.»

■ **نگاه آیت‌الله خویی به تشکیل حکومت اسلامی، به روایت شهید آیت‌الله صدر**
در آغاز سخن، بهنگام می‌نماید تا در باب منظر آیت‌الله‌العظمی خویی به برقراری حکومت اسلامی در آینه روایتی از شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر، نظری بیفکنیم. آیت‌الله سیدعبدالهادی شاهرودی از شاگردان آن شهید نامور، در این باره از استاد سخنی شنیده و آن را به ترتیب بی آمده، به تاریخ سپرده است:

«روزی بنده به اتفاق آیت‌الله سیدکاظم حائری و آیت‌الله‌سیدمحمودهاشمی‌شاهرودی خدمت‌استاد

تاریخ



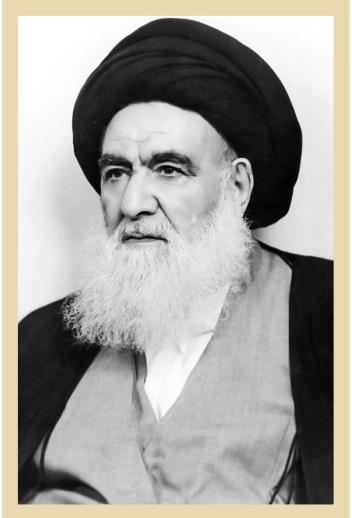
آیت‌الله‌العظمی سیدابوالقاسم خویی و انقلاب اسلامی ایران در آینه روایت‌ها و تحلیل‌ها

او در آغاز نهضت اسلامی

شاه را تکفیر کرد

شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر بودیم. ایشان ناراحت و چهره‌ای بریشان به خود گرفته بودند. حزب بعث حاکم بر عراق از یک‌سو، سختگیری برخوردار بود. حوزه علمیه نجف اشرف را شدت بخشیده و از سوی دیگر با مؤمنین و انقلابیون عراق برخورد کرده و جمع زیادی را زندانی و مشکلائی فراره تبلیغات دینی در این کشور ایجاد کرده بود. از طرفی دیگر، آیت‌الله خویی در سن کهنوت و پس از رحلت آیت‌الله حکیم به مرجعیت رسیده بودند و از توان برخوردار، کم‌بهره بودند. افراد فعال در بیت مرجعیت که پیگیر مشکلات سیاسی و غیر سیاسی مؤمنین بودند نیز به ایران هجرت کرده بودند. به مناسبت این مسائل استاد شهید فرمودند: در آغاز و شروع حرکت انقلابی با هدف تشکیل حکومت اسلامی در عراق، با آیت‌الله خویی نشست‌ها و مباحثاتی ویژه مسائل انقلابی داشته‌ایم و از دیدگاه فقهی، بر تشکیل حکومت اسلامی توافق کرده بودیم…»

■ **اوشاه را متحرفی می‌دانست در حد یک مرتد**
زنده‌یاد آیت‌الله سیدمحمود هاشمی شاهرودی از شاگردان میرزا آیات عظام سید ابوالقاسم خویی، سیدمحمدباقر صدر قلمداد می‌شود. وی به دلیل



▼ زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سیدابوالقاسم خویی

«ساعت ۱۲ شنب بود که آیت‌الله خویی سراغ من فرستادند. وقتی آنجا رفتم، فرمودند بنشین کارت دارم، می‌خواهم جزوه‌ای نوشته‌شود که از اول شروع برنام‌های ایران هر چه که اتفاق افتاده، در آن بیاید، جزوه‌های ایالتی و ولایتی، واقعه روز شهادت فیضیه، دستگیری آقای خمینی و اهانت‌هایی که به ایشان شد و… با تمام خصوصیات نوشته‌شود تا این کاروان‌های حج که می‌خواهند به مکه مشرف شوند، ما آنها را جمع کنیم و جزوات را به آنها بدهیم تا بین مسلمان‌های دنیا پخش کنیم…»

مشاهدات خویش از سیره سیاسی آیت‌الله خویی، رویکرد‌های سیاسی ایشان در سدو نهضت امام خمینی را اینگونه تحلیل کرده است: «بحث بازادشت امام در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲) و آن جریاناتی که شکل گرفت، در نجف هم بازتاب خاصی پیدا کرد. یکی از کسانی که خیلی حرکت امام را از نظر مقابله با شاه قبول داشت و تحت تأثیر این حرکت قرار گرفت، آیت‌الله خویی بود. آقای خویی آن زمان مرجع نبود و در حد یک مدرس بود، چون آقای حکیم زنده بود، ایشان در آن دوران، تنها رساله داشت، ولی مرجعیتی فراگیر نداشت. ایشان تحت تأثیر نهضت امام قرار نگرفته بود. در حد مبارزه، بلکه در تکفیر شاه، یک رساله داد به نام تصریحات خطیره، یعنی پیام‌های مهم و خطرناک! بنده نوجوانی ۱۵–۱۴ ساله بودم، آن‌ها این رساله به دستم رسید. در حقیقت آیت‌الله خویی با این تصریحات خطیره، شاه را محکوم به انحرافی در حد ارتداد می‌کرد و خیلی شدیدتر از بیانات امام در آن دوره بود. همان وقت گفته شد ایشان با این رساله، شاه را تکفیر کرده است! یکی از کارهایی که باز در همان زمان انجام شد، این بود که آیت‌الله خویی آمدند به منزل آیت‌الله شاهرودی و ایشان را بردند کوفه پیش آیت‌الله حکیم که سریعاً آن نامه مرجعیت امام را بیونسند تا مصونیت ایشان تأمین شود. نقش آقای خویی در آن دوره، بسیار خوب بود. در آن دوره هنوز کسی دور برش نبود. افکار آقای خویی، ایده‌های جدیدی بودند. علاوه بر آن، ایشان از ایران بیرون هم بود و راحت می‌توانست این حرف‌ها را بزند…»

■ **جزوه‌ای برای تبیین وقایع نهضت اسلامی برای ایجاد**

زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ نصرالله شاه آبادی، در زمره آن طیف از شاگردان آیت‌الله‌العظمی خویی است که علاوه بر نزدیکی به امام خمینی و اندیشه‌های انقلابی ایشان در تهیه برخی جزوات و اعلامیه‌های سیاسی آیت‌الله نیز نقش داشته است. وی در خاطرات خویش در باب تهیه جزوه‌ای از سوی مرحوم خویی، برای تبیین وقایع نهضت اسلامی ایران برای حجاج بیت‌الله الحرام آورده است:

«آنچه من ناظر بودیم، این بود که آیت‌الله خویی خیلی شدید در انقلاب فعالیت داشتند. حتی من یادم فرستادند. وقتی آنجا رفتم، فرمودند بنشین کارت دارم، می‌خواهم جزوه‌ای نوشته بشود که از اول شروع برنامه‌های ایران، هرچه که اتفاق افتاده، در آن بیاید. از انجمن‌های ایالتی و ولایتی، واقعه روز شهادت امام صادق (ع) در مدرسه فیضیه، دستگیری آقای خمینی و اهانت‌هایی که به ایشان شد و… با تمام خصوصیات نوشته‌شود تا این کاروان‌های حج که می‌خواهند به مکه مشرف شوند، ما آنها را جمع کنیم و جزوات را به آنها بدهیم تا بین مسلمان‌های دنیا پخش کنند. ما هم با اخوی‌مان آمدیم و نشستیم یک جزوه مفصل نوشتیم و نزدیک اذان صبح بود که پیش ایشان رفتم. دیدیم ایشان بیدار نشسته و منتظر ما هستند! مطالب را خواندند. خیلی خوششان آمد. فوری فرستادند دنبال دامادش آقای حکمی و گفتند اینها را در عرض سه‌روز، هم به انگلیسی هم به اردو و هم به عربی ترجمه‌کنند تا برای مراسم حج آماده شود. همین کار را کردند و سه روزه این جزوه‌ها آماده شد و آنها را

▼ **آیت‌الله‌العظمی سیدابوالقاسم خویی، کنار اطرافیان و در منزل شخصی**
آیت‌الله سیدمحمود هاشمی شاهرودی: «آیت‌الله خویی در آغاز، به شدت تحت تأثیر نهضت امام قرار گرفت. تا جایی که نه در حد مبارزه، بلکه در تکفیر شاه، یک رساله داد به نام: تصریحات خطیره، یعنی پیام‌های مهم و خطرناک! بنده نوجوانی ۱۵–۱۴ ساله بودم که این رساله به دستم رسید. در حقیقت ایشان با این جزوه، شاه را محکوم به انحرافی در حد ارتداد می‌کرد. یکی از کارهایی که در همان زمان انجام شد، این بود که آیت‌الله خویی به منزل آیت‌الله شاهرودی رفتند و ایشان را به کوفه و پیش آیت‌الله حکیم بردند که سریرا نامه مرجعیت امام را بنویسند تا مصونیت ایشان تأمین شود…»

سریع به مکه بردند…»

■ **اعتراض آیت‌الله به پذیرش ارسال قرآن ارسالی پهلوی دوم**

تظاهر مذهبی، در زمره شایع‌ترین رویکردهای تبلیغی پهلوی دوم قلمداد می‌شد که به عنوان یکی از مصادیق آن می‌توان به انتشار قرآن و ارسال آن برای علمای قم و نجف اشاره کرد. آیت‌الله‌العظمی خویی ضمن احتراز از پذیرش قرآن پهلوی دوم، برخی افراد را که به قبول آن پرداخته بودند، مورد اعتراض و سرزنش قرار داد. آیت‌الله فاضل استرآبادی در این فقره، به نقل این خاطره پرداخته است:

«محمدرضا پهلوی و خانواده‌اش جهت عوام‌فریبی، به بعضی از فعالیت‌های مذهبی دست می‌زدند، مثل نماز خواندن یا به حرم‌مطهر امام‌ضراع) رفتن یا عکس‌گرفتن با احرام و منتشر کردن آن. از جمله دیگر اقداماتی که شاه انجام‌داد، چاپ قرآن و ارسال آن برای علما بود. شاه مطمئن بود علما قرآن را رد نمی‌کنند و پذیرش قرآن از سوی علما هم در واقع به نفعی، به معنای تأیید دربار و سلطنت خواهد بود. پهلوی دوم قرآن را علاوه‌بر علمای ایران، برای علمای نجف هم فرستاد. مرحوم آیت‌الله خویی، قرآن اهداییی شاهر اقبول نکرد و بر گرداند. اما بعضی از علمای نجف، قرآن را قبول کردند که باعث اعتراض و ناراحتی مرحوم آقای خویی گردید. آیت‌الله‌کسانی که قرآن ارسالی‌شاه را قبول کردند، مرحوم سیدمحمد کلاتر بود. وقتی خیر قبول و دریافت قرآن شاهنشاهی توسط آقای کلاتر را به اطلاع مرحوم آقای خویی رساندند، ایشان ناراحت شدند و او را احضار کرد و فرمود چرا قرآن شاه را قبول کردی؟ اگر بعضی از آقایان دیگر قبول کردند، تو چرا این‌کار را کردی؟ آقای کلاتر در مقابل پرسش مرحوم آقای خویی به‌زحمت می‌افند و دچار مشکل می‌شود! نهایتاً عذر خواهی می‌کند و می‌گوید من مشورت کردم و بعد از مشورت، قرآن را گرفتم. مرحوم آقای خویی سؤال می‌کند با چه کسی مشورت کردی؟ آقای کلاتر گفت با آقای مدرس افغانی. مرحوم آقای خویی با شنیدن این بیشتر ناراحت می‌شود. آنگونه که نقل کردند خنده تلخی می‌کند و خطاب به حاضران می‌گوید: «این‌ها روید و با ملاصدرا مشورت می‌کنند…»

■ **در دیدار با فرح دبیبا، شد بدبا به فجایعی که در ایران رخ داده، اعتراض نمودیم**
از جمله نکاتی که در حیات سیاسی آیت‌الله‌العظمی خویی همواره بحث‌انگیز بوده، دیدار فرح دبیبا با ایشان در مقطع اوج‌گیری انقلاب اسلامی است. در سالیان اخیر، با انتشار خاطرات شفاهی سیدحسین نصر در گفت‌وگو با حسین دهباشی، مجدداً بارز تحلیل تیرآنیان پژوهشگر این موضوع گرم شده است. صف‌الدین تیرآنیان پژوهشگر این موضوع گم شده است. این دیدار و حواشی آن را چنین بازخوانده است: «سیدحسین نصر در پنج‌شنبه ۱۶ شهریور رئیس دفتر فرح شد، یعنی یک روز قبل از قتل عام مردم در ۱۷ شهریور و مطبوعات این موضوع را نوشتند. به‌نظر می‌رسد از این مقطع زمانی به بعد، یک مقدار جدی‌تر موضوع سفر وی به عراق مطرح شده باشد. انتخاب روز هم خیلی مهم است. می‌دانید که روز ۱۸ ذی‌الحجه، یعنی عید غدیر برای ملاقات انتخاب شد. ابتدا این قضیه با برخی اطرافیان آقای خویی مطرح می‌شود. شهید آیت‌الله شیخ احمد انصاری قمی می‌گوید وقتی قضیه دیدار توسط مأموری از طرف سفارت ایران با او مطرح می‌شود (این ماجرا مثلاً به هفته سوم مهر ۱۳۵۷ برمی‌گردد)، او می‌گوید این حرف‌ها فایده ندارد و کار از کار گذشته است! تا یکی هفته بعد از آنکه حضرت امام، خاک عراق را ترک کرده بودند. مسئله را با آقای خویی مطرح می‌کند که آقا! چنین چیزی شنیدم و اصلاً این دیدار به صلاح نیست. آقای خویی هم تأمل می‌کند و می‌گوید من اصلاً در جریان نیستم، مگر فرار است چنین کاری صورت بگیرد؟… خیلی تعجب می‌کنند می‌گوید بله، من تازه از ایران آمدم و فعلاً کاملاً عوض شده خود این عالم هم می‌گوید احساس گرانی کرده مسئله را با آقای خویی مطرح می‌کند می‌گوید که آیت‌الله خویی این قضیه با برخی اطرافیان

«آیت‌الله‌بقر نقل می‌کنند مجلس کاملاً خصوصی بود و عوامل امنیت بعث حضور نداشتند. از طلب متفرقه نیز احدی نبود. جمع کوچکی از فضایی معتمد، نزد آیت‌الله‌العظمی خویی حضور داشتند. یک نفر از حاضران نقل می‌کند که چندی است در ایران حضور جدیدی رسم شده است. ایشان در جواب می‌گوید چه رسم شده؟ آن طلبه می‌گوید رسم انداخته‌اند که بعد از نمازها بگویند خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه‌دار، از عمر ما بگاک و چه مشکلی نیست. آیت‌الله خویی می‌گوید خوب چه اشکالی دارد؟ یکی از حاضران می‌گوید نوعی بدعت است که بعد از نماز و در تعقیبات آن ایجاد شده. آقای خویی در جواب می‌گوید دعاست و بدعت نیست، بقر نفر دیگر از حاضران، اشکالی دیگر مطرح کرده و ایشان جواب می‌دهد و بالاخره اشکال سوم را و نهائیاً یکی از حاضران می‌گوید بنابراین شما این را امری راجح می‌دانید. آیت‌الله خویی می‌فرماید بلکه واجب می‌دانم.»

۹ جوان

در نجف نبوده، بلکه در بیت آقای خویی در کوفه صورت گرفته است. در این دیدار – که مدت زمانش چیزی حدود نیم ساعت بود- فرح کاملاً ساکت بود و صحبت خاصی مطرح نمی‌کرد. آقای خویی فرصت را مناسب می‌داند و مطالبی را در اعتراض به سیاست‌های پهلوی دوم بیان می‌کند. چیزی که ناقل این دیدار، آقای حسین نصر از مفاد این دیدار مطرح می‌کند که در واقع متکلم وحده است و تنها خودش بیان کرده، این است که ایشان فرموده‌اند عمامه ما را بگیرید و دور این تفنگ‌ها بیچسبید… به نظرم این ادبیات، اصلاً به آقای خویی نمی‌خورد. چنانچه مطلبی هم به این شکل مطرح شده باشد، در جهت این بود که ایشان بگوید مراقب باشید که خونریزی صورت نگیرد، مراعات حال مردم را نکنید، دست از جنایت بردارید و مواردی از ظلم و ستم حاکمیت پهلوی را هم در فرصت این دیدار بیان می‌کند. این تمام ماجرای این ملاقات است. فرح همراه یک هیئت ۱۰ نفره، به این سفر رفت. دو تا از فرزندانش همراهش بودند، یک پسر و یک دختر. خانم هاشمی‌زاد (یکی از خانم‌های اطراف فرح)، آقای نصر رئیس‌دفتر فرح و همسرش سوسن دانشوری، همراه با دو یاسه آجودان با درجه سپهبدی یا سرلشکری. سفر هم اصلاً رسمی نبود. شخصی به نام محمدحسن الکشمیری، کتابی نوشته با عنوان: جوله‌فی دهالیز مظلمه و خیلی در آن به نهاد مرجعیت و روحانیت می‌نازد. در کتابش مطرح می‌کند که اصلاً فرح مهمان دختر آقای خویی بوده و از او پذیرایی کردند و اصلاً سفر هم بنا به درخواست آقای خویی صورت گرفته است! البته در یک قسمت با خاطرات نصر مشترک است، چون نصر هم می‌گوید به ما اطلاع دادند آقای خویی پیغامی برای ششاه دارد و ما یا شدم رفتیم. در حالی که سندی هست که نشان می‌دهد از تیر ماه، رژیم مشغول برنامه‌ریزی بود برای اینکه فرح به عتبات برود. در تیر ماه که آقای نصر، اصلاً رئیس‌دفتر فرح نبود و آنطور که گفتیم، این قضیه در آن زمان امکان‌پذیر هم نبود، چون حضرت امام رهبر نهضت اسلامی، هنوز در نجف بودند و رژیم هم می‌دانست که با این وجود، چنین دیداری محقق نمی‌شود. در آن مقطع زمانی هم که دیدار صورت گرفت، دیگر امام خمینی در نجف نبودند و اطرافیان امام هم خیلی‌ها از عراق رفتند و برخی‌ها هم به یک نحوی وارد خاک ایران شدند و به شیکه انقلابیون پیوستند. بعد از جنجال‌هایی که در این باره در ایران به پا شد، صریح‌ترین واکنشی که آیت‌الله خویی نشان داد، در مکالمه تلفنی ایشان با آیت‌الله آشتیانی بود. بعد از همین مکالمه، از طرف آقای خویی توسط آقای آشتیانی، اعلامیه‌ای منتشر شد به این صورت که «طبق اخبار واصله، عبادت غیر مرتبگی که در روز عید غدیر از اینجانب به‌عمل آمده است، مورد تفسیرهای مختلف گردیده و بعضی آن را بر محلل‌های غیر صحیح حمل نموده‌اند. بدین‌وسیله اعلام می‌نماید که ما بر حسب وظیفه شرعی، موقع را مغتنم شمرده و مقاصد مشروع و خواسته‌های ملت تجیب و مسلمانان ایران را در نظر داده و شددیداً نسبت به حوادث ناگوار و فجایعی که در کشور ایران رخ داده، اعتراض نمودیم…»

■ **آقای خمینی زمینه‌ساز ظهور است**

خاطراتی که در باب رویکرد حمایت‌آمیز آیت‌الله خویی از انقلاب اسلامی ثبت شده، فراوان است. زنده‌یاد آیت‌الله سیدابراهیم خسروشاهی از علما و مدرسیین فقید حوزه علمیه تهران از یکی از تأییدات آن مرجع والا چنین روایتی به دست داده است: «بنده در ابتدای انقلاب، به نجف اشرف مشرف شدیم که به خاطر اینکه مرحوم حجت‌الاسلام وثوق‌الله‌تهرانی (باحنشق حقیر)، شساگرد مرحوم آیت‌الله‌العظمی خویی بود، به صرف ناهار خدمت ایشان دعوت شدیم. بنده خواستم از بر کات انقلاب اسلامی و پلیدی‌های رژیم پهلوی، آنچه می‌دانم معروض دارم. ایشان فرمودند در بعضی از اخبار آمده است که شخصی قبل از قیام حضرت مهدی(عج) قیام کرده و راه را برآی ظهور آن حضرت آماده می‌سازد و من فکر می‌کنم آن شخص، همین آقای خمینی باشد…»

■ **دعا به آقای خمینی را نه «راجح» که «واجب» می‌دانم**

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دعا برای سلامتی امام خمینی، در مساجد و مجالس مذهبی رونق فراوان یافت. برخی فضایی نجف، این رویکرد نوین را با آیت‌الله‌العظمی خویی در میان نهاد و آن مرجع نامور نیز به تأیید آن پرداخت. آیت‌الله سیدعبدالهادی شاهرودی در خاطرات خویش می‌گوید:

«آیت‌الله‌بقر نقل می‌کنند مجلس کاملاً خصوصی بود و عوامل امنیت بعث حضور نداشتند. از طلب متفرقه نیز احدی نبود. جمع کوچکی از فضایی معتمد، نزد آیت‌الله‌العظمی خویی حضور داشتند. یک نفر از حاضران نقل می‌کند که چندی است در ایران حضور جدیدی رسم شده است. ایشان در جواب می‌گوید چه رسم شده؟ آن طلبه می‌گوید رسم انداخته‌اند که بعد از نمازها بگویند خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه‌دار، از عمر ما بگاک و چه مشکلی نیست. آیت‌الله خویی می‌گوید خوب چه اشکالی دارد؟ یکی از حاضران می‌گوید نوعی بدعت است که بعد از نماز و در تعقیبات آن ایجاد شده. آقای خویی در جواب می‌گوید دعاست و بدعت نیست، بقر نفر دیگر از حاضران، اشکالی دیگر مطرح کرده و ایشان جواب می‌دهد و بالاخره اشکال سوم را و نهائیاً یکی از حاضران می‌گوید بنابراین شما این را امری راجح می‌دانید. آیت‌الله خویی می‌فرماید بلکه واجب می‌دانم.»